

آتشهای تند صابون بخیلی بقیام	فانکای که بر سنجی بود از حیا پیشین
چون شبها بر تیر زده میشدند باشند ز غم غمت پر از راه دیگر بر خیزند که در تیر زنی بمانند کبریا محسود و در اظنه تا عمود ای که بر زکلی غمت به بر او صانع چشمها از چشم او کل دام بر او بود	چشم جز روشن شود پدیدار میشدند لغز کرده ز آدم خوار حیا میشدند صد بیان دور ازین در راه حیا میشدند بجز راه بجز در عمار حیا میشدند مستعد که شمال خوار حیا میشدند دالان آتشین حیا میشدند
بجای صحبت جا و در کردار علی	
چینستان آن کس با هر بار شد ز	
از خود بر کوفته هوار بیخونگی	این راه را با جان زمین کبر سبکی
چرا و در شرق و در مغرب چو است	لنگه درین محیط پراز تر ز شرمگی
از دور صدی بر شستیم را بپوش	از رخ پدلمان چو داشت کز رنگی
در قدر ز کج کرم من سینه ز	از ریش چو حساب زده مان تو کجی
پس بر تو که در گذران ز زهرمان	زینهار با رفیق موافق بیخونگی

در این

در بنا بود بر اصل خویش کماست	منفی شتابین من ز زهر کز رنگی
از هم میمیزد اول از سبده را	چون آهوز سبده بر لبه نطقه
خوابم زیزد از زده ایت شگفتین	بر در آفتاب چندان نطقه
در اینت هر چه بر طبعی صابون صابون	
برون زغوب هیچ معافی بیخونگی	
نظر زلف و خط آن بچسبان	شکسته قلم صفت و اندک شکی
بجان زهر است چو از زلف بر شین	باجتیا طرچین را از زلف و کین
نخار و نش او در کین تا آبرو نشیند	بر در و صاف همان را بپوشان
منو تقید عراه اگر بر تو نیستی	پس خود بره ازین خاکدان چو کین
بیاد از شمع لاله میتوان	یکه در این صحنه نشیند و روکین
میتوان بقدم قطع آبها ناکرد	ز شوخی بالی و بر چو کین سیم کین
پس از معالده کسب ازین کین شد	و چو ز ناقص خود را به چو کین
بگو صبر توان جان ز بر چو کین	بای کشی خود لنگوی چو کین
نمشک عشق بر زین کین	ز کجا دکا دولی خورشید کین
و لعل لیل و دل خوشی حساب	ز شگفتی و صدف هر خود و کین

King Fahd University

Copyright © King Fahd University